

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مدارس و مراحل تحصیل حوزوی رهبر معظم انقلاب



www.nomov.ir

پایگاه نُمُو

لباس روحانیت

من و برادر بزرگترم پس از دوره دبستان، به تحصیل در حوزه علمیه پرداختیم؛ چون پدرم نگذاشت در مدارس رسمی تحصیل کنیم تا مبادا از لباس روحانیت بیرون بیاییم.

درس دبستان و ادبیات عرب

هرطلبه علوم دینی، تحصیلات خود را با خواندن ادبیات عرب، یعنی صرف، نحو، معانی، بیان و بدیع، شروع می کند. من وقتی در دبستان بودم، مقداری از کتاب جامع المقدمات را تا پایان آموذج خوانده بودم. کتاب امثله را با پدرم شروع کردم، اما ادامه نیافت؛ لذا با استاد دیگری ادامه دادم. صرف میر را نزد پدرم خواندم. بعد عوامل منظومه را هم نزدیک استاد خواندم. مشغول آموذج بودم که درس دبستان را به پایان رساندم.

دروس مقدمات و سطوح در سلیمانیه



در مدرسه سلیمان خان (سلیمانیه) که زیر نظر شیخ حسین بجستانی بود، دروس مقدمات و سطوح را ادامه دادم. شیخ حسین بجستانی از علمای فاضل و دوست پدرم بود. ریاست مدرسه با شیخ احمد کفائی، فرزند آخوند خراسانی بود. آقای بجستانی شخصی به نام آقای علوی را به

عنوان استاد من تعیین کرد و من صمدیه را نزد وی خواندم. وی بعداً درس پزشکی خواند و پزشک شد. سپس آقای بجستانی استاد دیگری به نام آقای مسعودی برایم تعیین کرد. سیوطی و مغنی را نزد ایشان خواندم.

شکوفایی توانایی و شایستگی ها در مدرسه نواب

در سال ۱۳۳۲ از مدرسه سلیمانیه به مدرسه نواب منتقل شدم. در این دوره بود که شایستگی ها و توانایی های من شکوفا شد و در خود اشتباهی سیری ناپذیری برای فراگرفتن دروس و قدرتی فوق العاده برای درک و فهم آن یافتم.

مغنی و مطول

پس از مغنی، مطول را خواندم. در اینجا باید اهمیت دو کتاب مطول و مغنی را مورد تأکید قرار دهم، که اولی در زمینه علوم بلاغت کتاب سودمندی است اما خواندنش خیلی طول میکشد، و دومی هم کتاب بی مانندی در علم نحو است.

فقه و اصول با پدر

فقه و اصول را با شرائع نزد پدرم شروع کردم و تا باب حج ادامه دادم. پدرم در آن هنگام به برادر بزرگترم شرح لمعه درس میداد و او هم با پدر در شرح لمعه به باب حج رسید و من که پیشتر در برخی دروس

شاگرد برادرم بودم، اکنون با او همدرس شدم. سه چهارم شرح لمعه را نزد پدر و یک چهارم آن را نزد سید احمد مدرس یزدی خواندم.

رسائل و مکاسب با حاج شیخ هاشم قزوینی استاد توانا

پیش از آن، معالم الاصول را نزد سید جلیل حسینی که دوست پدرم بود، خوانده بودم. سپس رسائل و مکاسب را نزد پدر و حاج شیخ هاشم قزوینی خواندم. حاج شیخ هاشم قزوینی بحق استاد توانایی بود و من کسی را بهتر از او در روش تدریس ندیده ام.

در محضر اساتید نجف

در هفده سالگی، رسائل و مکاسب و کفایه را تمام کردم. سال ۱۳۳۵ در درس خارج شرکت کردم. سال بعد برای زیارت به عراق رفتم و چند ماه در نجف اشرف ماندم. در آن مدت، در محضر درس علمای بزرگ آن دیار حضور یافتم تا دروس آن اساتید را با دروس حوزه مشهد مقایسه کنم. من در برخی درسهای آقای خوئی، آقای حکیم، آقای بجنوردی، آقای شاهرودی، میرزا باقر زنجانی و میرزا حسن یزدی حضور یافتم.

حلقه درس آقای میلانی با تشویق پدر

در اواخر دوره ای که کفایه میخواندم، با تشویق پدرم به حلقه درس آقای میلانی پیوستم. آقای میلانی سال ۱۳۳۳ به مشهد آمد و تدریس فقه را از ابتدای کتاب اجاره شروع کرد و دو سال ادامه داد: ولی من

در این درسها حضور نیافتم. زمانی در درس ایشان شرکت کردم که کتاب صلاة را شروع کرد. دو سال و نیم - یعنی تا میانه های سال ۱۳۳۷ - با آقای میلانی ادامه دادم. در آن سال به قم رفتم و تا سال ۱۳۴۳ در این شهر ماندم. از سال ۱۳۴۳ به مشهد بازگشتم و تا پیروزی انقلاب اسلامی در مشهد ماندم.

درس خارج پدر

درس خارجی را هم با پدرم داشتم، ولی از آنجایی که تدریس خارج، نیازمند تلاش گسترده برای آمادگی و مطالعه منابع متعدد است و پدرم قادر به این تلاش گسترده نبود، لذا درس خارج با ایشان جدی نبود.

نوشتن درسها به زبان عربی

عادت کرده بودم درسها را به زبان عربی بنویسم. همچنین کوشیدم کارم از جهت ارائه و فصل بندی هم ابتکاری باشد.

هیچ روزی بدون مباحثه نگذشت

پدرم ما را عادت داده بود که هیچ فرصتی را از دست ندهیم و هیچ روزی را بدون بهره گیری از درس و مباحثه نگذرانیم. ایشان از فرصت تعطیلی درس حوزه در ایام ماه محرم و همچنین ماه های تابستان هم بهره میگرفت. در هفت روز اول ماه محرم برای من درس میگفت و سه روز بعد از آن را به مجالس روضه امام حسین (ع) میرفت. چیزی را به نام تعطیلی تابستانی قبول نداشت و میگفت: ما در نجف علی

رغم هوای طاقت فرسا و گرمای سخت، درس‌مان را ادامه میدادیم؛ بنابراین تابستانها در مشهد چرا باید درس و تحصیل تعطیل شود؟!

خواندن مطول در تابستان

مطول را در ماه‌های تعطیل تابستان خواندم. شیخ فشارکی در تابستان از قم به مشهد می‌آمد و دو ماه میماند. من او را قبلاً دورادور میشناختم، چون بیشتر در مشهد ادبیات عرب را تدریس میکرد و بعد هم که به قم می‌رفت، به تدریس همین دروس در قم میپرداخت. از او خواستم در مشهد به من مطول درس بدهد، که پاسخ مثبت داد و من ساعتهایی طولانی از روز را به درس خواندن نزد او میپرداختم. لذا بیان و مقداری از معانی و بدیع مطول را در خلال دو تابستان - یعنی ظرف چهار ماه به پایان رساندم. شیخ فشارکی بعداً فهمید که من مکاسب هم میخوانم و لذا از پیشرفت سریع من در فقه شگفت زده شد. او خود، این کتاب را در قم تدریس میکرد.

تشویق پدر و اجتهاد در پانزده سالگی

پدرم بر درس خواندن ما به طور مستمر نظارت میکرد. ما را گاه با تشویق و گاه با تندی، به آن ترغیب میکرد. من همیشه تسلیم روش پدر و مجری خواست او بودم. هرگاه در مورد درسی که میخواندم، اظهارنظر میکردم، پدرم خیلی خوشحال میشد و به من که چهارده پانزده ساله بودم، میگفت: تو مجتهدی و قدرت استنباط داری.

مباحثه با برادر و پرسش پدر

با برادرم مباحثه میکردم. پس از مباحثه، پدرم ما را به اتاق خود میخواند، از ما پرسش میکرد و آنچه را نتوانسته بودیم بفهمیم، برایمان توضیح میداد.

اتاق های خانه پدری

به خاطر دارم که خانه ما سه اتاق داشت. دو اتاق از آن پدر بود: یک اتاق نسبتاً بزرگ برای میهمانها، و یک اتاق هم برای مطالعه و غذا خوردن و استراحت؛ شبیه حجره طلاب. ماهم همگی یک اتاق داشتیم چهار برادر و چهار خواهر، بامادر! در مواردی که مادر میهمان یا روضه داشت، ناگزیر بودیم بیرون خانه بمانیم.

هیبت پدر

در اتاق مخصوص پدر، میزی به درازا و پهنای ۸۰ در ۴۰ بود. (که در زمستان با گذاشتن منقلی در زیر آن، برای گرمایش هم مورد استفاده واقع میشد که به آن کرسی میگویند.) پدر در سمت طول میز چهارزانو می نشست، ما هم هر دو کنار یکدیگر در یک سمت عرض آن می نشستیم. به خاطر هیبت و جدیت پدر در اثنای درس و مذاکره، من و برادرم بر سر اینکه کدام دورتر از پدر بنشینیم، باهم کشمکش داشتیم!

جنبه های مثبت تندى پدر



بى شك اين تندى و خشم پدر هرچند جنبه هاى منفى داشت، اما منكر جنبه هاى مثبت آن نميتوانم بشوم؛ زيرا اين سختگيرى ما را منضبط بار آورد و از انحرافاتى كه براى برخى فرزندان روحانيون به علت عدم توجه به آنها پيش مى آمد، به دور داشت. يكي ديگر از اثرات آن نيز اين بود كه من توانستم ادبيات عرب و دوره سطح فقه و اصول را در پنج سال و نيم به پايان برسانم.

منبع : خون دلى كه لعل شد، ص ۲۵